

## شرح و نقد قصیده‌ی عربی دیوان ابن حُسام خوسفی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۲/۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۴/۳

محمدرضا عزیزی<sup>۲</sup>

### چکیده

در میان سروده‌های محمد بن حسام‌الدین خوسفی (وفات ۸۷۵ هـ) ملامت‌ها و اشعاری به زبان عربی وجود دارد؛ این اشعار، ادامه‌ی سنت ادبی است که از سده‌ی چهارم هجری در شعر شهید بلخی شروع شده و گوشه‌ای از قریحه و اندیشه‌ی ایرانیان را در طی قرون متمادی پاس داشته‌است. در اشعار عربی ابن حسام، قصیده‌ای شصت و شش بیتی در نعت و منقبت حضرت رسول (ص) به زبان تازی وجود دارد که در چاپ‌های دیوان او رمز ناگشوده و همراه با لغزش‌های اعرابی و چاپی است. این پژوهش می‌کوشد نخست به ضبط و برگردان ابیات پردازد و عناصر فنی آن را از لحاظ زبانی، عاطفی و خیال توصیف و تحلیل کند و ارتباط آن را - در حد توان - با جریان‌های ادبیات عربی در دوره‌ی مملوکی خاصه قصیده‌ی "بُرْدَه" بررسی نماید. وجود این قبیل سروده‌ها در دیوان ابن حسام خوسفی، بُعد دیگری از شخصیت و توانایی وی را گواهی می‌دهد و در پیگیری روند عربی‌سرایي و ملامع‌گویی شاعران ایرانی، مغتنم است.

**واژگان کلیدی:** ابن حسام خوسفی، قصیده‌ی عربی، ادبیات عربی، بُردَه

---

۱. این پژوهش به زنده یاد استاد احمد احمدی بیرجندی تقدیم می‌شود. روانش به مینو شاد باد!  
Mohammadrazizi@birjand.ac.ir

۲. عضو هیأت علمی دانشگاه بیرجند

## مقدمه

شاعران منطقه‌ی قهستان مثل ابوبکر قهستانی، بزرجمهر قاینی، احمد بن محمد قاینی، ابونصر مسّاح، محمد بن کمال الدوله، ابوالقاسم مظفر بن علی طبسی و غیره از سده‌ی چهارم و پنجم هجری به دو زبان فارسی و عربی شعر سروده‌اند؛ بیان عواطف ایشان در موضوعاتی چون مدح، هجو، فخر، اخوانیات و وصف به زبان شعر و غالباً به عربی از شیوع آن زبان و ادبیات در کنار فارسی گواهی می‌دهد.<sup>۱</sup> این سروده‌ها بخشی از میراث دست نخورده و غبار گرفته‌ی خراسان جنوبی به شمار می‌رود.

ابن حُسام خوسفی در قرن نهم هجری علاوه بر زبان فارسی به عربی هم طبع آزمایی کرده و توانایی خویش را به آن زبان و ادبیات ثابت نموده است. در دیوان او قریب به دویست بیت عربی وجود دارد، منتها این ابیات عموماً رمز ناگشوده و همراه با مشکلات چاپی و اِعرابی است که عدم اصلاح آن در گام نخست به مخاطب شعرش، اجازه نمی‌دهد با آن، ارتباط برقرار کند. در این بین، قصیده‌ای شصت و شش بیتی به عربی است که به گواهی مصححان دیوان شاعر «از لحاظ استعمال لغات، ترکیبات، ضمائر، صفات، وزن، آهنگ اشتباهات، ناهماهنگی‌ها و لغزش‌هایی، حتی در نقل آیات قرآنی دیده می‌شود که از نظر ارباب دانش و بینش پوشیده نیست؛ با این همه ما آن را - برای حفظ امانت، بدون تصرّف در متن - نقل نمودیم» (ابن حسام، ۱۳۶۶: ۳۱).

این پژوهش می‌کوشد قصیده‌ی مزبور را ضمن تصحیح انتقادی و ضبط دقیق، ترجمه و به عنوان یک ماده‌ی خام در اختیار پژوهشگران و علاقمندان شعر ابن حسام قرار دهد و سپس در حدّ توان به تحلیل شکلی و محتوایی قصیده بپردازد و با ذکر چند دلیل و مثال، ارتباط بخشی از آن را با ادبیات عربی خاصه قصیده‌ی "برده" از شرف‌الدین بوصیری اثبات نماید. پیش از این، تحقیقی در موضوع مقاله‌ی حاضر انجام نشده است و این بعد از شخصیت ابن حسام، مغفول و سزاوار بررسی‌های بیشتر است.

نسخه‌ی اساس ما در این بررسی، جدیدترین چاپ، *دیوان مولانا محمد بن حسام*

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به: علی بن حسن الباخری، *دُمیة القصر و مَصْرَة أهل القصر*، ۱۴۱۴ هـ ج ۲: ۷۸۶، ۹۸۲، ۱۴۴۴، ۱۴۴۹، ۱۵۰۶ و عبدالملک بن محمد ثعالبی، *تممة یتیمه الدهر فی محاسن أهل العصر*، ۱۴۰۳ هـ: ۲۶۵، ۲۷۶.

خوسفی، به پایمردی و اهتمام دکتر مرادعلی واعظی در سال ۱۳۹۰ خواهد بود. این چاپ، تصحیح نسخه ی ابوالمحسن محمد است که در روز چهارشنبه، دوازدهم ذوالقعدة سال هشتصد و نود و هفت؛ یعنی بیست و دو سال پس از وفات ابن حسام از کتابت آن، فراغت یافته است.

### ضبط و برگردان ابیات عربی قصیده

۱- إِطْلَعْتُ الْبَدْرَ لَيْلًا وَ هُوَ كَشَمْسِ الضَّحَى نُورُهُ يَسْعَى كَسَاعٍ قَدْ سَعَى بَيْنَ الصَّفَا

شبی طلوع ماه تمام را در حالی می نگریستم که او مانند خورشید نیمروز بود؛ نورش مانند کسی که میان صفا [و مروه] تلاش می کرد، سعی و تلاش داشت.

در هر دو چاپ دیوان ابن حسام، مضاف در ترکیب "الشمس الضحی" الف و لام داشت.

۲- ضَوْءُهُ كَالْكَوْكَبِ الدُّرِيِّ مِنَ ضَوْضَائِهِ لَمَعُهُ كَزُجَاجِهِ فِيهَا مَصَابِيحُ الضِّيَا

نور او مثل ستاره ای تابان در میان سایر انوار بود؛ روشنایی او چون شیشه ای بود که در آن، چراغ های پرنور بود.

واژه ی "ضوءاء" در فرهنگ لغت ها به معنای مهممه، هياهو و شلوغی است که با فضای این بیت، همخوانی ندارد؛ احتمال می رود به جای "أضواء" به کار رفته باشد. ضبط "ضوءه" نیز این گونه بود: "ضَوْه".

۳- وَجْهُهُ نُوْرٌ عَلِيٌّ نُوْرٍ كَبْرَقٍ لَامِعٍ او كَمِصْبَاحٍ مُضِيٍّ فِيهِ مِشْكُوهُ الدُّجَا

چهره ی او نور علی نور است، بسان برقی تابان یا چراغی درخشان است که در آن، مشکاتی در تاریکی باشد.

۴- شُعْبَةٌ مِنْ أَصْلِهِ فَرَعٌ يُضِيُّ بِهَ الظُّلَمِ شُعْلَةٌ مِنْ نَارِهِ نُوْرٌ يُنِيرُ بِهَ العِشَا

بخشی از اصل، فرعی که به واسطه ی آن، تاریکی را روشن می کند و شعله ای از آتش آن، فروغی است که شب را نورانی می سازد.

در نسخه ی اساس ما، "بالظلم" بود، اما از آنجا که "يُضِيُّ" متعدی است و حرف باء، به معنای استعانت در اینجا بهتر است، ضبط احمدی بیرجندی و محمدتقی سالک دقیق تر است.

۵- قُلْتُ يَا مَنْ أَجْمَلُ مِمَّنْ لَهُ وَجْهٌ حَسَنٌ اخْبِرْنِي عَنْ مُحَيَّاكَ الْجَمِيلِ وَ الْبِهَاءِ

گفتم: ای کسی که از زیبارو، زیباتری! مرا از رخسار زیبا و با شکوهت خبر ده!

"محیا" مذکر است. پس صفت، "الجمیل"، هم باید مذکر باشد.

۶- أَنْتَ بَرَقَ بَارِقٌ أَمْ شَارِقٌ مُبَيِّضٌ أَمْ سِرَاجٌ لَامِعٌ أَمْ أَنْتَ وَجْهٌ الْمُصْطَفَى

تو برق تابان، نور درخشان، چراغ فروزان یا چهره ی مصطفیایی؟

در هر دو چاپ، "مبئیضه" بود که باید با موصوف مذکر تطبیق داده شود.

۷- الرَّسُولُ الصَّادِقُ الصَّدِيقُ فِي تَبْيَانِهِ الشَّفِيعُ الْمُشْفِقُ الْمُسْتَشْفَعُ يَوْمَ الْجَزَا

رسول صادق، بسیار راستگو در سخنانش، همراه، مهربان و کسی که در روز جزا،

شفاعت می کند.

"یوم الجزا" ترکیب اضافی است؛ بنابراین الف و لام باید حذف می شد. البته در چاپ

نخست دیوان، "لیوم الجزا" آمده که بی نقص است.

۸- النَّبِيُّ الْهَاشِمِيُّ الْأَبْطَحِيُّ الْيَثْرِبِيُّ الْقَرِيشِيُّ الَّذِي مَا جَاءَ إِلَّا بِالْهُدَى

پیامبر هاشمی، مکی و مدنی و قریشی که تنها هدایت آورد.

۹- ذُو خِطَابٍ ذُو كِتَابٍ ذُو ثَنَاءٍ فَخْرٍ ذُو صِفَاتٍ مُكْرَمَاتٍ ذُو كَمَالَاتٍ الْعَلَى

سخنور، صاحب کتاب، قابل ستایش و دارای ویژگی های پسندیده و کمالات بی نظیر.

۱۰- ذُو الْكِرَامَةِ وَالْإِمَامَةِ وَالْمَقَامِ هَادِيًا ذُو النَّبُوَّةِ وَالْمُرُوَّةِ وَالْفِتْوَةِ وَالسَّخَا

بزرگوار، پیشوا، والامقام، پیغامبر، جوانمرد، دلاور و سخاوتمند.

۱۱- صَاحِبُ الْمِعْرَاجِ وَالْمِنْهَاجِ وَالتَّاجِ الْمُنِيرِ نَاصِبُ الْآيَاتِ وَ الرَّأْيَاتِ وَ قُضْبِ اللَّوَا

صاحب معراج، ره یافته، صاحب تاج درخشان، دارای آیات و پرچم ها و چوب علم های

برافراشته.

"قضب اللوا" ترکیبی اضافی است و الف و لام در دیوان، زائده است.

۱۲- رَايَةٌ مِّنْ فَتْحِهِ نَصْرٌ مِّنْ اللَّهِ وَ فَتْحٌ آيَةٌ مِّنْ رُّشْدِهِ مَا صَلَّتْ صَاحِبِكُمْ وَ مَا

پرچمی از سوی او "نصر" مین الله و فتح قریب " است. آیتی از عقل و درایت او شما را

گمراه نمی کند و نه...

"رایت" و "آیت" در دیوان، طبق رسم الخط فارسی نوشته شده اند. مصراع دوم از نظر

زبانی، سست است؛ چون "آیه" در این آرایش نحوی، فاعل "ضَلَّ" است، پس فعل باید مؤنث باشد. همچنین "ضَلَّ" در زبان عربی، فعل لازم است، اما در اینجا "صاحب" مفعول به ی آن است. وانگهی "ما" نفی در پایان بدون فعل یا اسم آمده است.

۱۳- وَجْهَهُ كَالْبَدْرِ وَ الْبَدْرُ الْمُنِيرُ كَوَجْهِهِ السَّرَّاجَانِ الْمُنِيرَانِ اسْتَنَارَا مِنْهُمَا  
چهره ی او مانند شبِ چهارده و شبِ چهارده مانند چهره ی اوست. دو چراغند که از یکدیگر نور می گیرند.

۱۴- تَغْرُهُ كَالدَّرِ مَكْنُونًا بِلَعْلِ كَاتِمٍ أَوْ كَبْرِدٍ مُبْهِمٍ لَزَالٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ  
دهان او چونان مروارید درشتی است که با لعل پوشیده، پرشده یا چون تگرگی ناشناخته در دل آسمان است.

۱۵- عَيْنُهُ مَكْحُولَةٌ مِنْ كُحْلِ مَا زَاغَ الْبَصَرُ شَعْرُهُ مُسْوَدٌّ كَاللَّيْلِ فِي وَقْتِ السَّجَا  
چشم او از سرمه ای سیاه شده که دیده نمی تواند از آن دل بکند، موی او سیاه مثل شب تار است.

واژه ی "شعر" در عربی مذکر است، اما خبر مشتق آن در هر دو چاپ دیوان، مونث با تایی مدوره بود.

۱۶- وَرْدَةٌ مِنْ خَدِّهِ رِيحَانٌ فِرْدَوْسِ النَّعِيمِ نَفْحَةٌ مِنْ خَطِّهِ مِسْكٌ مُعَطَّرٌ فِي الْخَطَا  
گل سرخی از گونه ی او گیاه خوشبویی از فردوس پر نعمت است، بوی خوشی از خط عذار او مشک معطری در منطقه ی ختاست.

"وردت" و "نفحت" با رسم الخط فارسی نوشته شده بود. همچنین در "مسک المعطر" صفت با موصوف در داشتن الف و لام هماهنگ نبودند.

۱۷- شَمَّةٌ مِنْ لُطْفِهِ رِيحٌ تَلْخُخُ فِي الرِّيَاضِ سَطْوَةٌ مِنْ غَيْظِهِ نَارٌ تَلْهَبُ فِي اللَّظَا  
شمه ای از لطف او نسیمی است که در باغ ها به جریان در می آید. جلوه ای از خشم او آتشی است که در دوزخ، شعله کشید.

"وردت" و "نفحت" در دیوان با تایی مبسوطه نوشته شده اند. فاعل "تَلْهَبُ"، باید ضمیر مؤنث باشد؛ از اینرو "تَلْهَبُ" درست به نظر نمی رسد.

۱۸- شَمَّ شَمَلْتَهُ شَمَالِيٌّ وَ صَارَ مُعَطَّرًا عَنِ شَمَامَتِهِ الشَّمَالُ وَ عَنِ عَمَامَتِهِ الصَّبَا

باد شمال، دستارش را بویید؛ شمال از بوی خوش آن و صبا از عمامه ی او عطرآگین شد.

معنا وقتی درست می شود که "شملة" مفعول به و منصوب باشد، ولی در دیوان، مرفوع بود. گفتنی است انواع بادها مثل دبور، سموم، شمال و صبا از لحاظ صرفی، مؤنث به شمار می روند؛ بنابراین "صارت معطره" موجه تر بود.

۱۹- قِمَّةُ السَّقْفِ الْمَسْبَعِ قُبَّةً مِنْ قَصْرِهِ رَوْضَةُ الْجَنَّاتِ بُسْتَانٌ لَهُ فِيمَا يَشَا  
بالای سقف آسمان هفتم، گنبدی از قصر اوست، باغ بهشت، بوستانی است که هر چه می خواند در آن است.

سه واژه ی "قِمَّة"، "قُبَّة" و "رَوْضَةُ" با تالی مبسوطه نوشته شده بودند.

۲۰- مِنْ بِيوتِ مُكْرَمَاتِ بَيْتِهِ بَيْتُ الْحَرَمِ مِنْ دَوْرٍ مُفْعَرَاتٍ دَارُهُ دَارُ الْبَقَا  
خانه او در میان خانه های کریمان، بیت الحرام است و منزل او در میان خانه ی افتخارات، دار البقااست.

۲۱- قاصِرَاتِ الطَّرْفِ عَيْنِ خادِمَاتِ الرَوْضَةِ الَّتِي فِيهَا خَفِيَ جِسْمُهُ تَحْتَ الثَّرَا  
زنانی باشرم و آزرم و زیبارو، خدمتگزاران، باغی هستند که جسم او در زیر آن خاک، مدفون شده است.

"روضه" نکره و با "الَّتِي" وصف شده بود که عدم مطابقت آن، آشکار است. همچنین این واژه، مرفوع بود، اما بهتر است مفعول به برای "خادِمَات" در نظر گرفته شود.

۲۲- قَالَ عَزَّ وَجَلَّ سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِهِ لَيْلَةً مِنَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى إِلَى قَرْبِ دَنَا  
خداوند بزرگ و بلندمرتبه گفت: منزّه خدایی که او را در یک شب از مسجد الأقصى به قاب قوسین یا نزدیک تر رساند.

"المسجد الأقصى" (مسجد دورترین) در عربی، ترکیب وصفی است اما در دیوان، اضافی بود.

۲۳- إِذْ رَأَى فِي جَنَّةِ الْمَأْمُؤَى نَزُولًا خَالِدًا قَدْ رَأَى مِنْ نَزَلِهِ آخِرَى سِوَى مَا قَدْ رَأَى  
آن زمان که در جنّه المأوی، اقامت جاودانه خود را دید، در توقف بعدی جز آنچه چشم می بیند، دریافت.

در هر دو چاپ دیوان شاعر، مضاف نیز در ترکیب "جَنَّهُ المأوی" الف و لام داشت.  
 ۲۴- جَاوَزَ السَّبْعَ السَّمَاوَاتِ العُلَىٰ فِي طَرْفَةٍ ثُمَّ بَلَغَ المُنْتَهَىٰ مِنْ ثُمَّ بَلَغَ المُنْتَهَىٰ  
 از هفت آسمان بلند در یک چشم زدن گذشت سپس به سدره المنتهی (درختی در  
 آسمان هفتم) رسید و به پایان آن رسید.

۲۵- إِذْ تَجَاوَزَ مِنْ مَقَامِ الرُّوحِ بَلَغَ رَفْرَفًا ثُمَّ سَارَ بِرَاقِهِ حَتَّىٰ عَلَى العَرْشِ اسْتَوَىٰ  
 آن زمان که از مقام روح، فراتر رفت، به اوج رسید. سپس براق او رفت تا به عرش  
 واصل شد.

۲۶- كِرَامُ الرُّسُلِ أَعْلَىٰ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضِهِمْ وَ هُوَ فِي الدَّارَيْنِ أَعْلَىٰ رِفْعَةً مِمَّنْ عَلَا  
 برخی از پیامبران بزرگوار بر برخی دیگر برتری دارند. اما او در دو جهان از تمام بزرگان،  
 مقام و جایگاه والاتری دارد.

"کرام الرسل"، مقلوب "الرسول الکرام" است؛ بنابراین مضاف بایستی بدون الف و لام  
 می آمد.

۲۷- إِذْ تَلَأًا مِنْ جَبِينِ أَبِيهِ آدَمَ نُوْرُهُ صَارَ مَسْجُودًا لِسُكَّانِ السَّمَاءِ عَلَى المَلَأِ  
 آن زمان که نور او از پیشانی پدرش، آدم، درخشید، ساکنان آسمان بر او آشکارا سجده  
 کردند.

۲۸- التَّقَى المَاءِ العَذَبِ عَلَى قَضَاءِ قَدِ قَدِرَ فِي سَفِينَتِهِ النَّجَىٰ مِنْ الهَلَاكِ فَقَد نَجَا  
 بنا بر قضایی که مقدر شده بود، به آب گوارا رسید. نجات یافته از مرگ در کشتی او  
 رهایی یافت.

"الماء العذاب" را در دیوان باید اصلاح می کردیم.

۲۹- إِنَّهُ مَنْ رَكِبَ فِيهَا قَدْ نَجَىٰ مِنْ عَرَفَةَ فَاْرَكَبُوا فِيهَا نَجْوْتُمْ مِنْ عمِيقَاتِ البَلَا  
 هر کس در آن، سوار شد، از غرق شدن نجات یافت پس سوار بر آن شوید، از عمق  
 بلاها رهایی می یابید.

۳۰- إِنَّ إِبْرَاهِيْمَ كَانَ لَهُ أْبًا وَ دَعَا لَهُ بِالتُّبُوْهِ وَ التُّبُوْهُ بَعْدَهُ فِيهِ ادْعَا

ابراهیم، پدرش بود و به پیامبری او فرا خواند و نبوت پس از او ادعاست.

در آخر بیت، به جای "ادعا"، "دعا" آمده که معنای آن، درست نمی شد.

- ۳۱- أَوْمَضَ الْبَرْقُ الَّذِي مِنْ نُورِهِ فِي ظُلْمَةٍ اسْتَنَارَ بِهِ كَلِيمُ اللَّهِ نَارًا إِذْ رَأَى  
پرتویی که از نور او در تاریکی درخشید، کلیم الله وقتی آن را دید، از آن نور گرفت.
- ۳۲- الْمُبَشِّرُ بِاسْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ قَبْلِهِ صَاحِبُ الْإِنْجِيلِ رُوحُ اللَّهِ رُوحُ الْأَنْبِيَاءِ  
کسی که قبل و بعد از او نامش را صاحب انجیل، روح الله و روح الانبیاء بشارت داده بود.  
رفع "انجیل" در دیوان به عنوان مضاف إليه درست نیست.
- ۳۳- اسْمُهُ الْمَيْمُونُ فِي الْأَفَاتِ حِرْزٌ حَارِسٌ خُلِقَهُ الْعُظْمَى دَوَاءً كَافِيًّا مِنْ كُلِّ دَاءٍ  
نام مبارک او در بلاها، حرزی پاسدار است. اخلاق کریم او هر دردی را دوا می کند.
- ۳۴- قَدْ أَشَارَ بِأَصْبَعِهِ الْقَمَرَ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ تِلْكَ مِنْ آيَاتِهِ الْكُبْرَى دَلِيلٌ بِالْهُدَى  
با انگشتش به ماه اشاره کرد و ماه شکافته شد. آن از نشانه های بزرگ و گواه هدایت  
است.
- ۳۵- قَدْ أَجَابَتْهُ الْجِبَالُ الرَّاسِخَاتُ وَ كَلَّمَتْ حَيْثُ طَلَبَ الْمَاءَ مِنْهَا عَاطِشًا وَ قَدْ ابْتَعَى  
کوه های استوار به او پاسخ دادند و آنجایی که تشنه از آن، درخواست آب کرد، سخن گفتند.
- ۳۶- حَفَّتِ الْأَشْجَارُ فِيهَا بَيْنَهُ مِنْ حَوْلِهِ ثُمَّ صِرْنَ لَهُ حِجَابًا وَ افْتَخَرْنَ بِمَا خَلَا  
درختان دور او را در کوه ها محاصره کردند و برای او حجاب شدند و به خلوت او  
مباهات کردند.
- ۳۷- حِينَ ضَمِنَ الصَّيْدُ لِلصَّيَادِ اسْتِرْجَاعَهُ جَاءَتِ الطَّبِيبِي النَّبِيَّ ضَامِنَهَا حَتَّى الرَّشَا  
آن زمان که صید، بازگشتش را برای صیاد ضمانت کرد. آهویی که آن را ضمانت کرده  
بود، آمد و حتی طنابش را برگرداند.
- ۳۸- دَفَعَ ضَرَّ اللَّحْمِ مَسْمُومًا لِكَيْلَا يَأْكُلَهُ ظَهَرَ مِنْهُ مُعْجَزٌ حَتَّى تُكَلِّمَهُ الشَّوْى  
گوشت را در حالی که مسموم بود، کنار زد تا آن را نخورد. از او معجزه ای دیده شد به  
طوری که گوشت بریان هم با او سخن گفت.
- "دفع" در قصیده ی اصلی، مضموم و "ضَرَّ"، مجرور بود.
- ۳۹- مَنْ رَأَى بُرْهَانَهُ حَقًّا وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِهِ كَانِ فِي الْأُولَى عَمَى وَ أَضَلُّ فِي الْأُخْرَى عَمَا  
هر کس برهان او را حق یافت و به آن ایمان نیاورد، در دنیا کور و در آخرت، گمراه تر



و نابیناتر خواهد بود.

۴۰- إِنْ تَطِيعُوا أَمْرَهُ طَوْعًا فَخُذُوا مَا جَاءَكُمْ وَ اقْبَلُوا مَا سَنَّ فِيكُمْ وَ انْتَهُوا عَمَّا نَهَى  
اگر فرمان او را از سر اختیار اطاعت کنید، آنچه را برای شما آورده، بپذیرید و آنچه را  
در میان شما سنت کرده، قبول کنید و از هر آنچه نهی کرده، بپرهیزید!  
جواب شرط، فعل امر است؛ از اینرو بایستی فاء بر سر "خذوا" می آمد.

۴۱- طَاعَةٌ كَانَتْ بِلَامْرَضَاتِهِ لَيْسَتْ بِشَيْءٍ كَالسَّرَابِ بَقِيَعُهُ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً  
اطاعتی که بدون خشنودی او باشد، ارزشی ندارد، همچون سراب در بیابان است که  
تشنه، آن را آب می پندارد.

۴۲- قَدْ أَطَالَ قِيَامُهُ بِتَهَجُّدٍ وَ تَجَهُّدٍ ظَهَرَ مِنْهُ هَذِهِ مِنْ حَيْثُ رَجَلَاهُ اشْتَكَا  
شب زنده داری و تلاش او طولانی است. این عمل او موجب شده، پاهایش شکایت  
کنند.

۴۳- مَنْ تَمَسَّكَ عُرْوَةً مِنْهُ فَقَدْ هَدَى الصِّرَاطَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ فَقَدْ ضَلَّ السَّبِيلَ وَ مَا هَدَا  
هر کس به ریسمان او چنگ بیندازد، به صراط [مستقیم] هدایت می شود و هر کس  
از او باز ماند، راه را گم می کند و هدایت نمی شود.  
"عروت" به تایی مبسوطه نوشته شده بود و به جای "فقد"، بر سر جواب شرط، "فقط"  
بود. همچنین جواب شرط در مصراع دوم، ماضی و همراه "قد" آمده که در این صورت  
فاء هم باید بیاید.

۴۴- إِنْ تَحَبَّبْتَ الْهَوَى فَاْهَوَى الْهَوَى فِي حُبِّهِ وَ الْهَوَى مِنْ غَيْرِهِ لَا بَارَكَ اللَّهُ الْهَوَى  
اگر عشق را دوست داری، بهترین نوع عشق در دوستی اوست. خدا، عشق غیر از او را  
مبارک نگرداند.

جواب شرط، جمله ی اسمیه و لازم است که همراه فاء جزا باشد.

۴۵- إِنْ تَفَاخَرْتُمْ بِآلٍ فَاقْبَلُوا أَوْلَادَهُ خَيْرُ آلٍ أَلَّهُ أَحْفَادُهُ خَيْرُ الْوَرَى  
اگر به خاندان او مباهات می کنید، فرزندان او را بپذیرید. بهترین خاندان، خاندان  
اوست. فرزندان او بهترین مردمند.

۴۶- قَالَ فِي التَّوْدِيعِ لِلْأَصْحَابِ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ فُرْقَانًا وَ أَوْلَادِي هَمَا

در مراسم وداع با اصحاب گفت: من در میان شما ثقلین؛ یعنی قرآن و فرزندانم را باقی می گذارم.

به نظر "هما" در این بیت تنها به ضرورت وزن و قافیه آمده؛ زیرا کارکرد معنایی و توجیه نحوی ندارد.

۴۷- إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَذَيْنِ اللَّذَيْنِ فَتَهْتَدُوا      ذَاكُمَا يَدْلَانِكُمْ حَوْضِي وَ لَنْ يَتَفَرَّقَا  
اگر به این دو که [ذکر شد] چنگ بزنید، هدایت می شوید. این دو، شما را به حوضم هدایت می کنند و هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند.

شاعر، صله را پس از موصول، "اللَّذَيْنِ"، نیاورده است؛ هر چند می توان صله را حدس زد، ولی نحویان، حذف صله را جز در موارد خاص جایز نمی دانند. در دیوان نیز به جای "يُدْلَانِ"، "يَضْلَانِ" آمده، اما با عکس آن؛ یعنی راهنمایی و هدایت کردن معنا درست می شود. مضاف بر آن، "يَضْلَانِ" همان طور که گذشت - لازم است، اما مفعول به دارد. همچنین "حَوْضِي" نیز منصوب به نزع خافض (إِلَى) بوده است.

۴۸- أَيُّهَا الرَّاجُونَ وَ التَّاجُونَ مِنَ الطَّافِهِ      سَلِّمُوا صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَهْلِ التَّقَى  
ای نجات یافتگان و امیدواران به الطاف او! سرفرو آرید و بر او و خاندان پرهیزکارش درود بفرستید.

۴۹- يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْرِكْنَا فَإِنَّا نَحْنُ فِي      شِدَّةِ الْمَرَضِ وَ نَرْجُو مِنْ شَفَاعَتِكَ الشِّفَا  
ای فرستاده ی خدا! ما را دریاب؛ زیرا ما در اوج مریضی هستیم و با شفاعت تو به شفا امیدواریم.

"شِدَّتْ"، رسم الخط فارسی داشت و الف در "نرجوا"، زائد بود. ضمنا به جای "المرض"، "المرضى" را آوردیم؛ زیرا مَرَضِي در عربی، جمع مریض است و در اینجا لطفاتی ندارد.

۵۰- أَنْتَ كَشَّافُ الْهُمُومِ وَ نَحْنُ مَغْمُومُونَ بِهِ      مَسَّنَا ضَرٌّْ وَ جِئْنَا بِالْإِنَابَةِ وَ الرَّجَا  
تو از بین برنده اندوه‌هایی و ما به آن گرفتاریم. ما آسیب دیده ایم و گریه و زاری و امید آوردیم.

در هر دو چاپ، "مغموم" بود، اما از آنجایی که خبر مفرد و مشتق است، باید با مبتدا مطابقت نماید.

۵۱- یا رجاء الخلقِ قد جئنا ببابکِ راجینَ  
 لیسَ منها تُحفَهُ نُرجو بها إلا الثنا  
 ای امید مردم! در خانه ی تو امیدوار آمده ایم. تحفه ای که به آن امید داشته باشیم،  
 جز مدح و ستایش نداریم.

"رجاء"، منادای مضاف و منصوب است؛ بنابراین ضمه ی آن در قصیده، درست نبود.  
 "راجین" حال و منصوب است و لازم است با صاحب الحال (نا) از نظر عددی مطابقت  
 داشته باشد اما در دیوان، "راجیا" بود. همچنین "تحفت" با تای مبسوطه و "ترجوا" با  
 الف فارقه بود.

۵۲- اعترفنا بالذنوبِ و بالخطايا كلها  
 یا شفیع المذنبین الخاطئين اشفع لنا  
 به تمام گناهان و اشتباهات خود اعتراف کردیم. ای شفیع گناهکاران و خطاکاران! برای  
 ما شفاعت و وساطت بکن!

اعراب "شفیع" در این بیت و "کریم" در بیت بعد بنا بر منادای مضاف، تغییر کند.  
 علاوه بر آن، ضمیر در "کله" در هر دو چاپ از دیوان با قبل از خود مطابقت نداشت  
 که اصلاح شد.

۵۳- عندک النعماء و الإحسان من أخلاقکم  
 یا کریم الجودِ فانظرنا و أذن بالصلا  
 لطف و نعمت اخلاق نزد شماست. ای بخشنده! به ما نظر کن و اجازه ی درود بده!  
 ۵۴- یا نبی المصطفى یثنی علیک ابن الحسام  
 فی الغداة و فی العشی و فی الصبح  
 و فی المساء

ای پیامبر برگزیده! ابن حُسام بامداد و شامگاه، صبح و بعدظهر تو را ستایش می کند.  
 ۵۵- ما یرید به من الدنيا نصیبا و افرا  
 بل یرید لقاک فی حشر علی وجه الرضا  
 از دنیا بهره ی زیادی نمی خواهد بلکه دیدار تو را در روز حشر از سر رضایت طلب  
 می کند.

۵۶- أیها الإخوان بعد الهاشمی تمسکوا  
 بالوصی السید السند التقی المقتدا  
 ای برادران! پس از پیامبر هاشمی به جانشین، سرور، معتمد، پرهیزگار و پیشوا تمسک  
 بجوید!

۵۷- و الإمام السابق الصدیق هادٍ مهتدٍ  
 و الأمير العادل الفاروق قطب الأولیا

امام، راستگو، هادی و هدایت یافته، امیرالمؤمنین، عادل، جدا کننده ی حق و باطل و ستون اولیاء الله.

۵۸- وَ الْحَلِيمِ الْمُتَّقِيِ الْمَعْصُومِ زَاكِ طَاهِرٍ وَ الْكَرِيمِ الْبَاذِلِ الْوَهَّابِ أَسْحَى الْأَسْحِيَا  
بردبار، پرهیزکار، معصوم، پاک و طاهر، سخاوتمند، اهل داد و دهش و بخشنده  
بخشندگان.

۵۹- قَاتِلِ الشُّجْعَانِ وَ الْأَبْطَالِ فِي يَوْمِ الْقِتَالِ ضَارِبِ بِالصَّارِمِ الْمَسْلُوقِ فِي صَفِّ الْغَزَا  
قاتل دلیران و دلاورمردان در روز جنگ، شمیر زن با تیغ آهیخته در صف نبرد [تمسک  
بجوید!].

گویا الف و لام در "صارم" به عنوان موصوف، حذف شده است. "الصف" هم پس از  
حرف جر، مفتوح بود.

۶۰- بَعْدَ إِثْبَاتِ التُّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ فَانظُرُوا وَ اطْلُبُوا الرِّضْوَانَ فِي مَرَضَاءِ سَيِّدَةِ النَّسَا  
پس از تأیید نبوت و امامت بنگرید و بهشت خدا را در خشنودی سرور زنان عالم بیابید!  
۶۱- زَايِرَاتُ الرِّوَضِ فِيهَا جِسْمُهَا مَقْصُودَةٌ خَالِدَاتُ الْجَنَّةِ الْخُلْدِ الَّتِي سُكِنِي بِهَا  
دیدارکنندگان از باغ ها ظاهر آن را مد نظر دارند. کسانی که در بهشت سرمدی سکنی  
دارند، جاودان اند.

"مرضاه" در بیت قبل و "مقصوده" در این بیت با تای مبسوطه نوشته شده بود.

۶۲- بَعْدَهَا سِبْطًا رَسُولِ اللَّهِ كَانَا هَادِيَيْنِ سَيِّدَا شَبَّانِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْخُلْدِ الْعَلَا  
پس از او (نبوت او) دو نوه ی رسول خدا، سرور جوانان بهشت برین، هدایت گر شدند.  
"هادیا" در قصیده باید به "هادیین" تغییر کند؛ زیرا خبر "کانا" و مشتق است.

۶۳- قُرَّتَا عَيْنِي رَسُولِ اللَّهِ بِضَعَا نَفْسِهِ قَالِ فِي آثَارِهِ أَوْلَادُنَا أَكْبَادُنَا  
دو نور چشم رسول خدا و پاره ی تن همو بودند. در احادیت فرموده: فرزندان ما جگر  
گوشه های ما هستند.

۶۴- إِذْ تَوَلَّيْتُمْ بَهَذَا الْخَمْسِ فَاَعْتَصِمُوا بِهِمْ قَدْ تَمَنَّى الرَّوْحُ كَوْنًا سَادِسَ الْخَمْسِ الْعَبَا  
آنگاه که به این پنج تن روی آورید و به آنان دل ببندید، جان آدمی، نفر ششمی را هم  
برای این پنج تن آل عبا تمنا می کند.

عبارت های "هذا الخمس" و "كونا سادسَ الخمسِ العبا" را شاید بتوان با تکلف و دشواری توجیه کرد، اما سلیس و فصیح بودن آن، جای شک دارد.

۶۵- إِنْ تَعَلَّقْتُمْ بِهِمْ فَهَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ جَاهِدُوا فِي حَقِّهِمْ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ  
اگر به آنان، دل ببندید، آن، صراط مستقیم است. در حق آنها بکوشید و خداوند هر کس را بخواهد، هدایت می کند.

جواب شرط در مصراع اول، جمله ی اسمیه است؛ بنابراین باید فاء بر سر آن بیاید.

۶۶- إِنْ طَلَبْتُمْ مِنْهَجَ الْإِرْشَادِ فَقَدْ أُرْشِدْتُكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْكِرَامَةَ وَالْهُدَى  
اگر به دنبال راه هدایت هستید، شما را راهنمایی کردم و سلام بر کسی که دنباله روی بزرگواری و هدایت باشد!

جواب شرط در مصراع اول، فعل ماضی و همراه با «قد» است؛ بنابراین باید فاء بر سر آن بیاید.

### نقد محتوایی و فنی قصیده

این قصیده، شصت و شش بیت دارد که پنجاه و شش بیت از آن به ستایش رسول خدا (ص) و ذکر معجزات وی اختصاص دارد و مابقی به منقبت امام علی (چهار بیت)، حضرت زهرا (دو بیت)، امام حسن و امام حسین (دو بیت) و سلاله ی پاک حضرت رسول (سه بیت پایانی) می پردازد؛ بنابراین عنوان "در نعت امام جعفر صادق (ع)" با محتوای اشعار، هماهنگ و مرتبط نیست و بهتر است به نعت و منقبت رسول الله (ص) تغییر یابد.<sup>۱</sup>

جمله ها و نظام جمله ها در این قصیده، ساده و فارغ از پیچیدگی های نحو عربی

۱. ذکر فضایل پیامبر (ص) و خاندان او (ع) برای هر مسلمان معتقدی در سرتاسر قلمرو جهان اسلام، اصالت و شرافت ذاتی دارد و سخن و ستایش از ایشان برای او دلکش است اما نوعاً «شعری که درباره ی مرده، سروده می شود، "رثاء" و درباره ی حضرت رسول (ص) "مدیح" نام دارد. گویا تبدیل واژه ی رثاء به مدیح، به زنده بودن پیامبر بزرگ اسلام و شریعت او اشاره دارد. شاید هم بتوان گفت: شعر رثاء، رثاء نامیده نمی شود مگر این که پس از مرگ گفته شود، ولی اگر پس از مدت طولانی سروده شود، مدیح است؛ از اینرو حسان بن ثابت در رثای رسول الله (ص) شعر سروده و بوسیله ی مدح او پرداخته است» (شیخ أمین، ۱۹۸۶ م. : ۲۶۱). شایان ذکر است در ادبیات فارسی معمولاً از به کار بردن واژه ی مدح برای پیامبر (ص) و ائمه ی اطهار (ع) ابا دارند تا ایشان را از صف ممدوحان بر کنند؛ به این دلیل در عنوان قصیده ی حاضر نیز از واژه ی "نعت" به جای مدح و ستایش استفاده شده است.

است. چنان که بسیاری از واژه‌های این قصیده نیز برای مخاطب ایرانی، آشنا و برگرفته از متون دینی و یا ذخیره‌ی واژگانی عربی در فارسی است؛ از این رو تا حدود زیادی، خوش‌خوان و خوش‌فهم است. اصولاً شاعران آیینی از واژه‌ها، عبارت‌ها و جمله‌های قرآن کریم و حدیث شریف و دعاها، بسیار بهره می‌گیرند و تلاش می‌کنند آن فضای اصیل را در خلال شعر برای مخاطب، تداعی و تصویر کنند. دست کم در حوزه‌ی شعر متعهد و در نگاه شاعران آیینی، «وقتی در نظر بگیریم که کتاب آسمانی، احادیث، ادعیه و متون اصلی عرفان همه به زبان عربی هستند، آشکار میشود که واژه‌های زبان عربی، در جایگاه زبان دین، در هاله‌ای از تقدس و پرمعنایی قرار گرفته‌اند» (خبازها، ۱۳۹۲: ۱۵۲) علاوه بر آن، این قصیده، سرشار از تلمیحات و اشارات به آیات و قصه‌های قرآن مثل حضرت آدم (بیت بیست و هفت)، حضرت ابراهیم (بیت سی)، حضرت عیسی (بیت سی و دو) و بویژه معجزات حضرت رسول (ص) است. اما بهترین مثال برای نشان دادن بازتاب قرآن کریم در این قصیده، مقایسه‌ی چهار بیت نخست آن با آیه‌ی سی و پنج سوره‌ی نور است.

قصیده‌ی مدحی در ادب عربی، ساختار ویژه‌ی خود را داشته و معمولاً مشتمل بر مقدمه‌ای غزلی، توصیف سختی‌های سفر و موضوع اصلی و سپس چند بیتی در حکمت بوده است. موضوع مثل وصف معشوقه، باده، بهار، باغ، شهرهای سوخته و غیره لاجرم در دوره‌ها و شرایط گوناگون تغییر کرده اما ساختار قصیده‌ی مدحی تا روزگار معاصر به ندرت به هم ریخته است. گفتنی است ابن‌حسام از همان بیت نخست تا پایان قصیده، صادقانه و از سر شوق به بیان فضایل اهل بیت و معجزات آنها می‌پردازد.

او در بیت یازدهم، حضرت رسول (ص) را "صاحب‌التاج المُنیر" توصیف کرده و در بیت هجدهم برای او دستار و عمامه قائل شده یا از بیت سیزده تا هجده نگاهی غزلوار به پیامبر (ص) داشته است؛ یعنی چهره‌ی او را ماه شب چهارده و دهانش را مروارید و موی ایشان را شب تار و گونه‌اش را گل سرخ و خط صورت را مشک معطر دانسته است. اما شاعر در ادامه، حضرت علی (ع) را قاتل دلیران و دلاورمردان در روز جنگ و شمیر زن با تیغ آهیخته در صف نبرد (بیت ۵۹) توصیف می‌کند. این دوگانگی وصف‌ها نشان

از غلیان عواطف شاعر دارد و گواه شور و صداقت وی است. به عبارت روشن تر ابن حسام در بیان احساسات خویش بی آنکه به چهارچوب معینی پایبند باشد، به بیان عواطفش همت گماشته است؛ از اینرو عاطفه در این قصیده، راستین و بی شائبه است.

### بررسی جوانب شکلی و زبانی قصیده ی ابن حسام

قصاید در سده ی نهم هجری «بر خلاف اشعار ساده و روشن رودکی و فرخی مشحون است به صنایع مختلف و کلمات و ترکیبات مصنوع و هنرنمایهای خاص که بیشتر متوجه ظاهر است تا باطن» (احمدی بیرجندی، ۱۳۵۲: ۳۷۴). صنایع بدیعی مانند مراعات نظیر، لزوم مالایزم، انواع جناس، تضاد، ارسال مثل، لف و نشر، ترصیع، توشیح و غیره در قصاید ابن حسام نیز به فراوانی دیده می شود (ابن حسام، ۱۳۶۶: سی و هفت - چهل).

در قصیده ی حاضر نیز گاه احساس می شود، پرداختن به لفظ، معنا را تحت الشعاع قرار داده است. از آن جمله است: نُورُهُ يَسْعَى كَسَاعٍ قَدْ سَعَى بَيْنَ الصَّفا (بیت نخست) **إِنْ تَحَبَّبَتِ الهوى فَاهوى الهوى فِي حَبَّه/ و الهوى مِنْ غَيْرِه لا بارك الله الهوى** (بیت چهل و چهار)

پاره ای از لغزش های زبانی هم در اشعار عربی وی وجود دارد که از آن جمله، برخی از مبتدا و خبرها، فعل و فاعل ها، ترکیب های وصفی و غیره نیز از لحاظ تذکیر و تأنیث با هم توافق ندارند؛ مثل "مُحَيَّاك الجميله"، "شارقٌ مُبَيَّضَةٌ"، "شَعْرَةٌ مُسَوَّدَةٌ" و "شعله من نارِ نوره ینیر". مضاف بر آن، ایرانیان، برخی از ترکیب های وصفی را در عربی مانند "الحوار العین" و "الحبل المتین" را به ترکیب اضافی (حور العین و حبل المتین) تبدیل می کنند. ابن حسام هم سه ترکیب وصفی را اضافی به کار برده: "مسک المعطر"، "مسجد الأقصی" و "نبی المصطفی". بر عکس، مضاف در پاره ای از ترکیب های اضافی نیز مثل الشمس الضحی، الیوم الجزا، الکرام الرسل، القُصْب اللوا و غیره نیز الف و لام گرفته است.

پیداست که زبان عربی در ایران، مسیر ویژه ی خود را پیموده و با توجه به دور بودن

خراسان از کشورهای عربی در آن، دستکاری‌هایی هم شده است که گاه گرتنه برداری از دستور فارسی چنین در این قصیده نیز بازتاب یافته است: «یا رجاء الخلقِ قد جئنا ببابکِ راجیا» (بیت پنجاه و یک) و «أنتَ كَشَّافُ الْهُمُومِ وَ نَحْنُ مَغْمُومٌ بِهِ» (بیت پنجاه) در این جمله‌ها، "راجین" و "مغمومون" درست است. چنان که عجمه و ایرانی بودن برخی از ترکیبات مانند "عمیقات البلا"، "شده المرضی" و "سادس الخمس العبا" در این قصیده به چشم می‌آید.

در بیت بیست و یک نیز می‌گوید: قاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِینٌ خَدَمَاتٌ رَوْضَةٌ  
الَّتِي فِيهَا خَفِيَ جِسْمُهُ تَحْتَ الشَّرَا  
همچنین ابن حسام در بیت چهل و هفت، صله را نیاورده است: «إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهَذِينَ  
الَّذِينَ [؟] فَتَهْتَدُوا». چند بار هم فاء جزای را بر سر جواب شرط در مواردی که لازم  
است، حذف کرده است (بیت ۴۰، ۴۳، ۴۴ و ۶۶). این دست خطاهای نحوی چه گناه  
کاتبان و چه کوتاهی ابن حسام باشد، به هر روی، قابل توجیه نیست.

به نظر می‌رسد ابن حسام گاه در بیان مقصود خویش دچار ایجاز مُخِلِّ یا اطناب مُمَلِّ  
می‌گردد. مثلا شاعر در بیت دوازده می‌گوید: "رَأْيُهُ مِنْ فَتْحِهِ نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ" و  
مقصود، "فَتْحٌ قَرِيبٌ" است یا منظور از "قَدْ سَعَى بَيْنَ الصَّفَا" در بیت نخست لابد "قَدْ  
سَعَى بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ" است یا "الْمُنْتَهَى" در بیت بیست و چهار، "سَدْرَةُ الْمُنْتَهَى"  
است و یا مای نفی در پایان مصراع "آيَةٌ مِنْ رُشْدِهِ مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَ مَا" (بیت دوازده)  
آمده است که احتمال می‌رود "عَوَى" مطابق با آیه دوم از سوره ی نجم حذف شده  
است.

از نمونه‌های اطناب هم می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

يَا نَبِيَّ الْمُصْطَفَى يُثْنِي عَلَيْكَ ابْنُ الْحَسَامِ

فِي الْعَدَاةِ وَ فِي الْعِشَاءِ وَ فِي الصَّبَاحِ وَ فِي الْمَسَاءِ (بیت ۵۴)

مَا يُرِيدُ بِهِ مِنَ الدُّنْيَا نَصِيْبًا وَافِرًا

بَلْ يُرِيدُ لِقَاكَ فِي حَشْرِ عَلِيٍّ وَجْهِ الرِّضَا (بیت ۵۵)

که به نظر، ضروری نیست که سحر و شب و صبح و بعد ظهر را در بیت اولی و عبارت



"علی وجه الرضا" را بیت دومی تصریح نماید بلکه هوش و ذکاوت مخاطب، آن را تصوّر می کند.

لازم است در نوشتن قصیده ی عربی، رسم الخط عربی مثل همزه ی وصل، همزه ی قطع، یاء، الف مقصوره و غیره نیز رعایت شود. اما در این قصیده، بسیاری از واژه هایی که با تایی مدوّره ختم می شوند، به همان صورت فارسی با تایی مبسوطه نوشته شده اند. از آن جمله: رایه ی، آیه ی، شمه ی، نفعه ی، ورده ی، سطوه ی و غیره است. شایان ذکر است خطوط فارسی رایانه، امکان نوشتن درست تایی مدوره و یاء عربی را به مصححان ارجمند نمی دهد. ولی دست کم با گذاشتن کسره قبل از یاء و علامت (ة) تا حدودی مخاطب را در درست خواندن متن کمک کرد.

### عربی دانی ابن حسام

به شهادت احمد احمدی بیرجندی (۱۳۵۲: ۳۵۹)، مصحح دیوان ابن حسام، شاعر از جمله بر علوم اسلامی زمان خویش تسلط کافی داشته چنان که «از مطالعه ی دیوان محمد بن حسام و تعمق در اشعارش چنین بر می آید که وی در صرف و نحو و معانی و بیان، نجوم، تاریخ و بویژه در تفسیر و حدیث و علم رجال و انساب تبخّری فوق العاده داشته است» (ابن حسام، ۱۳۶۶: سیزده) از دیگر قرائن عربی دانی او ترجمه ی منظوم کلمات قصار حضرت علی (ع) در بخشی از دیوان است. مثلاً شاعر در ترجمه ی "جالس الفقراء تزدّد شکرًا". به فارسی گفته:

چون توانگر نشست با درویش      بیش دارد سپاس نعمت خویش

(ابن حسام، ۱۳۹۰: ۳۸۸)

یا جمله ی "جُد بما تجدّ". را چنین به نظم در آورده است:

جود کن آن قدر که بتوانی      کآنچه بدهی زیاده بستانی (همان، ۳۸۷)

ابن حسام بارها خود را به حسان بن ثابت انصاری، شاعر پیامبر (ص) مانند کرده و به آن عنوان مباحثات نموده است.<sup>۱</sup> اساساً *خاوران نامه* به *تازیان نامه* پارسی معروف است که

۱. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: ابن حسام، ۱۳۶۶: هفده

در آن به شرح و توصیف جنگ‌های حضرت علی (ع) و یارانش در خاور قلمرو اسلامی می‌پردازد. ابن حسام مدعی است که منشأ و مأخذ منظومه‌اش را از یک منبع تازی گرفته است:

چنین گفت دانای تازی سرای  
که چون حیدر آن شاه کشورگشای  
یا در جایی دیگر که در آن به سال به پایان رسیدن منظومه خود - سال ۸۳۰ هـ ق - نیز  
اشاره دارد، می‌گوید:

چو بر سال هشتصد بیفزود سی  
شد این نامه تازیان پارسی  
(ابن حسام، ۱۳۸۲: ۱۳)  
بنابراین طبیعی است که شعر ابن حسان، پر از تلمیحات، نام‌ها، پهلوانان، ضرب‌المثل‌های  
عربی و غیره باشد:

مباش ایمن ز بدخواهان اقرب / که اقرب را عرب گفتند: عقرب (ابن حسام، ۱۳۶۶:  
سی و هشت)  
سرودن ابیات و قصاید عربی نیز از توانایی و چیره‌دستی ابن حسام در آن زبان، نشان‌ها  
دارد؛ چه سرودن شعر به زبان دیگر، علاوه بر دانستن، دل‌بستگی، پختگی و ذوق نیز  
می‌خواهد.

### تأثیرپذیری شاعر از ادبیات عربی در قصیده

از سقوط بغداد در سال ۶۵۶ تا ۱۲۱۳ هجری، دوره‌ی استیلای ترکان مملوکی و  
عثمانی در کشورهای عربی است. این دوره از نظر ادبی، روزگار فترت و سستی و به  
اصطلاح "عصر الإنحطاط" به شمار می‌رود. شاعران غالباً حتی در اشعار دینی، گرفتار  
بازی‌های لفظی و صنایع بدیعی‌اند. این صنعت کاری‌ها در جریان پرشوری موسوم به  
"المدائح النبویه" رواج یافت.

به گمان ما بخشی از دل‌باختگی ابن حسام به صنایع لفظی به تأثیر از ادبیات عربی  
در دوره‌ی ترکی است. فی‌المثل، ابن حسام از مجموع حروف نخستین هر بیت در

قصیده‌ی "سحریه"<sup>۱</sup> ابیاتی ساخته و پرداخته که یادآور صنعت "تطریز" در ادب عربی است. اصولاً این نوع لفظ‌پردازی‌ها در سرودن قصایدی بدون نقطه یا با حروف نقطه‌دار، انواع جناس‌ها، طرد و عکس‌ها، شعر هندسی و غیره از ویژگی‌های سبکی دوره‌ی مذکور به شمار می‌رود.<sup>۲</sup>

شرف‌الدین بوصیری (وفات ۶۹۶هـ) پیش‌قراول این جریان بود. او در مصر به دنیا آمد و مشهورترین اثر وی قصیده‌ی "بُرده" در صد و شصت و دو بیت است که بارها تقلید و شرح شده است و به زبان‌های گوناگون مثل هندی، فارسی، ترکی، آلمانی، فرانسوی و انگلیسی ترجمه شده است. شعرش پرداخته و استوار است و در نعت و منقبت پیامبر (ص) صنایع بدیعی را به نیکویی به کار گرفته است (فاخوری، ۱۳۷۷: ۸۶۵)

قصیده‌ی برده در زبان و ادبیات عربی «با تمام اخبار، روایات و خواب‌های مربوط - چه درست و چه نادرست- توانست در عموم مسلمانان تأثیر بگذارد؛ آن را به خاطر سپردند، نقل کردند و فرزندان‌شان را وادار به حفظ آن نمودند و در غم‌ها و شادی‌ها آن را خواندند. این قصیده همچنین در جریان نویسندگی نقش داشت و شرح و تعلیق بسیاری بر آن نوشته شد. با این قصیده و آثار آن بود که ملاحظات علمی و زبانی ارزشمندی به وجود آمد و در پژوهش‌های تاریخی تأثیرگذار شد. به طوری که نویسندگان در زمینه‌ی تاریخی و دینی به آن اشاره‌ها داشتند و در ادبیات از آن بهره بردند؛ از اینرو تضمین، تخمیس، تسبیح، تشبیر و تقلید از آن زیاد شد و فن جدیدی مشهور به "بدیعیات" به وجود آمد» (شیخ‌امین، ۱۹۸۶م: ۲۶۷)

در قصیده‌ی ابن حسام، قرائنی وجود دارد که می‌تواند، پژوهشگر این عرصه را به صرافت بیندازد که شاعر این چکامه به ادبیات عربی در دوره‌ی مملوکی و عثمانی گوشه‌ی چشمی داشته است. قصیده‌ی مورد بحث در ستایش از پیامبر (ص)، برتری و یگانگی ایشان، بیان معجزات او بویژه سفر معراج، شفاعت و طلب سلامت و غیره با همتای عربی خویش هم‌پوشانی دارد.

«بوصیری نخست، سروده خود را الكواكب الدرّیة فی مدح خیر البرّیة نامید.»

۱. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: ابن حسام، ۱۳۹۰: ۹۶

۲. جهت اطلاعات بیشتر ر. ک. به: شیخ‌امین، ۱۹۸۶م: ۱۶۱-۲۲۴

(مه‌دوی دامغانی، دانشنامهٔ جهان اسلام، مدخل "برده") شاعر خراسان جنوبی نیز در بیت دوم، "الکوکب الدرّی" را با ظرافت چنین به کار برده است:

ضَوْءُهُ كَالْكُوكَبِ الدَّرِّيِّ مِنْ ضَوْضَائِهِ لَمَعُهُ كَزُجَاجِهِ فِيهَا مَصَابِيحُ الضِّياءِ

این ترکیب علاوه بر کاربرد در آیه‌ی سی و پنج سوره‌ی نور، نام کتاب‌هایی مشهور در زمینه‌ی فقه، نحو، تصوّف و شرح‌نویسی در عربی است؛ از آن نمونه، کتاب *الکوکب الدرّی فی مناقب ذی النون المصری* از ابن عربی است که اخیراً به همت مسعود انصاری به فارسی هم ترجمه شده است. گفتنی است تلمیح به عنوان کتاب‌ها از ویژگی‌های سبکی شعر ادب مملوکی و عثمانی است!

از لحاظ زبانی هم جمله‌ها و اصطلاحاتی در قصیده‌ی ابن حسام وجود دارد که با بردیه‌ی بوصیری مشابهت دارد. مثلاً در برده آمده: «أومضَ البرقُ فی الظّلماءِ مِن إضْمٍ» (بوصیری، ۱۳۹۳هـ: ۲۳) ابن حسام هم گفته: «أومضَ البرقُ الذی مِن نُورِهِ فی ظلمةٍ» (ابن حسام، ۱۳۹۰: ۲۱۴) یا هر دو شاعر از شکوه کردن پاهای رسول الله (ص) در بیان سختی‌های راه و شب‌زنده‌داری‌های ایشان چنین تعبیر کرده‌اند: «اشتکت قدماه» (بوصیری، ۱۳۹۳هـ: ۲۴)، «رجلاه اشتکا» (ابن حسام، ۱۳۹۰: ۲۱۵)

امید به شفاعت نزد هر دو شاعر از دیگر مشترکات لفظی و معنوی دو قصیده است: «تَرْجُو مِن شَفَاعَتِكَ الشِّفَا» (همانجا) «هو الحبيبُ الذی تُرَجّی شفاعتَهُ» (بوصیری، ۱۳۹۳هـ: ۲۴) همچنین شاعر خوسف دو قرن بعد از بوصیری در دیوانش گفته: «فَمَا لِقَلْبِكَ لَا تَحْزَنُ بِحُزْنِهِمْ / وَ مَا لِعَيْنِكَ لَا تَبْكِي وَ هُم يَبْكُونَ» (ابن حسام، ۱۳۹۰: ۱۸۷). که قرابت و مشابهت سبکی دو بیت خاصه در آغاز هر چهار مصراع چه از باب توارد و چه از باب تقلید در خور توجه است: «فَمَا لِعَيْنَيْكَ إِنْ قُلْتَ أَكْفُفَا هَمَّتَا / وَ مَا لِقَلْبِكَ إِنْ قُلْتَ اسْتَفِقْ يَهُم» (بوصیری، ۱۳۹۳هـ: ۲۵)

علاوه بر آن، ابن حسام به گفته‌ی خودش کسی است که به شرف ملاقات حضرت رسول (ص) در عالم رؤیا یا معنی نائل شده است و می‌گوید: در حال زندگی‌م نمودی لقای خویش/ بعد از وفاتم از تو توقع بود همین (ابن حسام، ۱۳۶۶: چهل و نه).

بوصیری هم فلج بوده و اعتقاد داشته است که پیامبر بزرگوار اسلام به خواب او آمده و شاعر را شفا داده است.

در "بردیه" از واژه‌های تخصصی (Terminology) صرف و نحو نیز استفاده شده است که در بیت صد و دوازده‌ی قصیده، واژه‌هایی چون "خفض"، "إضافة"، "رفع" و "مفرد عَلَم" از آن قبیل اند:

خَفِضَتْ كُلَّ مَقَامٍ بِالْإِضَافَةِ إِذْ / نُودِيَتْ بِالرَّفْعِ مِثْلَ الْمُفْرَدِ الْعَلَمِ (بوصیری، ۱۳۹۳هـ: ۲۸)  
با اضافه کردن [به آنچه پیشینیان آوردند] هر مقامی را خوار کردی، همچون علم مفرد که در هنگام ندا مرفوع می‌شود.

ابن حسام «برای بیان مقاصد خود و گاه برای هنرنمایی، حتی از اصطلاحات صرف و نحو نیز بهره برده است چنان که در قصیده‌ای می‌گوید: چو کسره زیرنشین تا ز بر فرازی فتح/ که جرّ و نفع جهان رفع و ضمّ نمی‌ارزد

در غزلی نیز گفته است: مرا که صاحب حالم بمعرفت بشناس/ چرا که معرفه باید بواجبی ذوالحال

و نیز: تا لوای دولت مفتوح او منصوب گشت/ رایت مرفوع ایمان برتر از اوج سماست (ابن حسام، ۱۳۶۶: سی و هفت)

در پایان باید افزود که «قرن نهم هجری دوره‌ی شکفتگی شعر فارسی و بالأخص شعر مذهبی بوده است» (ابن حسام، ۱۳۶۶: ده) و «نظم قصاید غزّاً در مناقب حضرت علی (ع) و مناقب اهل بیت (علیهم السلام) و امامان شیعه، درین زمان رائج گردید و شاعرانی همچون ابن حسام خوسفی و کاتبی و فغانی و لسانی در منقبت حضرت علی (ع) و اولاد بزرگوارش قصاید بلندی سرودند» (همانجا)؛ بنابراین پیگیری قصاید مشهوری مثل "برده" و "همزیه" در شعر ابن حسام تنها یکی از آبشخورهای شاعر را ثابت می‌کند و گرنه نوع روایت و نگاه خاص شاعر متعهد به شخصیت پیامبر (ص) و خاندانش (ع)، قواعد و الگوهای معین در بیان شمایل ایشان و همچنین خصوصیات سبکی هر دوره، در هم تنیدگی بخشی از این قصیده را با متون دینی پیش از خود، طبیعی می‌نماید.

## نتیجه

ابن حسام از شاعران دو زبانه است و مانند بسیاری از شاعران فارسی زبان پیش از خود به عربی هم شعر سروده است. قدر مسلم، مخاطب سروده‌های عربی او در دل شعر فارسی خواه به عنوان ملمّعات و خواه معدود قصاید عربی، عرب زبانان نبوده‌اند، بلکه شاعران ایران، این ابیات را به اقتضای فضای فرهنگی و بر حسب سنت شعر فارسی، تقدس زبان عربی، مهارت و غیره به آن زبان سروده‌اند؛ بنابراین این دست سروده‌ها علاوه بر اهمیت لغوی و ادبی به لایه‌های اجتماعی و فرهنگی ایران نقب می‌زند. پیش بردن قصیده به زبان عربی آن هم در خراسان جنوبی به هر روی دشوار است و وجود برخی لغزش‌های زبانی، طبیعی است؛ از این رو مقایسه‌ی فصاحت و بلاغت این اشعار در محیط ادبی خراسان با اشعار فاخر عرب اصولاً بی‌اساس می‌نماید اما وجود پاره‌ای از لغزش‌های زبانی با عنایت به قواعد ثابت و مدوّن زبان عربی قابل توجیه نیست؛ بنابراین برشمردن آن نباید موجب رنجش خاطر مخاطب علاقمند به ابن حسام شود؛ چه نقد نکردن این قبیل سروده‌ها، پاک کردن صورت سؤال هم هست.

زبان و ادبیات عربی بویژه در دوره‌ی مملوکی و عثمانی از آبشخورهای شعر ابن حسام به شمار می‌رود؛ مؤید این مسأله، دلایل و عواملی چون آیینی بودن محتوای قصیده، به کارگیری صنایع بدیعی، وجود پاره‌ای از مضامین و الگوهای نحوی مشترک، عربی بودن قصیده، توانایی شاعر در زبان و ادبیات عربی و شهرت فراگیر قصیده در تمام جهان اسلام است.

به هر حال، عربی سروده‌های ابن حسام در قرن نهم هجری در سیر ملمّع‌گویی و عربی‌سراییی ایران و خراسان اهمّیت زاید الوصفی دارد. از ملمّعات ابن حسام و بویژه این قصیده‌ی ساده می‌توان در مراسم دینی و گروه‌های تواشیح بهره جست؛ چه این قبیل سروده‌ها به ذائقه بومی نزدیک‌تر است و بسیاری از واژه‌ها و عبارات‌های آن در زبان مردم هنوز مستعمل است. در پایان، پیشنهاد می‌گردد در چاپ‌های بعدی، ملمّعات و ابیات عربی ابن حسام، بازنگری و ویرایش شود و برای مزید استفاده‌ی مخاطب در آخر دیوان، ترجمه گردد.

## منابع

- قرآن کریم.
- ابن حسام، محمد بن حسام الدین (۱۳۶۶). دیوان. مُحمّد بن حُسام خوسفی، به اهتمام احمد احمدی بیرجندی و محمدتقی سالک. مشهد: اداره ی کل حج و اوقاف و امور خیریه ی استان خراسان.
- ----- (۱۳۸۲). تازیان نامه ی پارسی: خلاصه ی خاوران نامه. تصحیح حمیدالله مرادی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ----- (۱۳۹۰). دیوان مولانا محمد بن حسام خوسفی، به اهتمام مرادعلی واعظی. تهران: فکر بکر.
- احمدی بیرجندی، احمد (۱۳۵۲). "ابن حسام خوسفی و برخی از آثارش". مجله ی دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی مشهد، سال نهم، ش ۲ (پاییز): ۳۵۰-۳۸۶.
- باخرزی، علی بن حسن (۱۴۱۴هـ). دمیه القصر و عصره أهل العصر. بیروت: دار الجیل.
- بوضیری، شرف الدین (۱۳۹۳هـ). الدیوان. تحقیق محمد سید کیلانی. القاهره: مکتبه مصطفی البابی الحلبی.
- ثعالبی النیسابوری، عبدالملک (۱۴۰۳هـ). تتمه ی یتیمه ی الدهر فی محاسن أهل العصر. بیروت: دار الکتب العربیه.
- خبازها، رضا (۱۳۹۲). "بررسی تطبیقی غزل های ملمع جامی با غزل های ملمع سعدی و حافظ". فصلنامه ی تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال ششم، ش ۱ (بهار): ۱۴۹-۱۷۰.
- شیخ آمین، بکری (۱۹۸۶م.). مُطالعات فی الشعر المملوکی و العثماني. بیروت: دارالعلم للملایین.
- فاخوری، حنا (۱۳۷۷). تاریخ الأدب العربی. تهران: توس.
- مهدوی دامغانی، احمد (۱۳۷۵). دانشنامه ی جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل. تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.